

گلستانک ایرانی

I MINARETI E IL CIELO

گلدسته‌ها و فلک

(قصه‌های معاصر خارجی)

A CURA DI FILIPPO BERTOTTI

ترجمه و گردآوری: فیلیپو برتوتی

1989-SELLERIO EDITORE. PALERMO

ایتالیا - پالمو - ۱۹۸۹ - ۲۱۷ صفحه

بی‌شک نخستین بار است که مجموعه‌ای از قصه‌های قصه‌نویسان ایرانی به زبان ایتالیایی نشر می‌یابد. مترجم و گردآورنده کتاب؛ آقای «فیلیپو برتوتی» دانشجوی سابق دانشکده ادبیات دانشگاه رم (رشته ادبیات فارسی)، از سر شوق و شور به برگردان این کتاب همت گماشته، قصه‌ها را از فارسی به ایتالیایی برگردانده، اشارات و راز و رمز قصه‌ها را دریافته و همچون کاشیهای ایرانی تکه‌هایی ظریف از اینجا و آنجا، از رنگها و نقشهای گوناگون برگزیده و در پی این گزینش مجموعه‌ای چشم‌نواز و دماغ‌پرور و اندیشه‌برانگیز گرد آورده است.

اگر ادبیات آیینی باشد از برای بازتاب پلیدی‌ها و پاکی‌ها، امیدها و حرمانها، پیروزیها و شکستها، ناله‌ها و فریادهای یک ملت، «گلدسته‌ها و فلک» آیینی است پاک و تابناک. گلدسته‌ای است بلند که چهره قصه پرغصه قصه فارسی را در سالهای پیش و پیشین برای خواننده ایتالیایی می‌نمایاند.

همینجا بیفزایم که جز «بوف کور» صادق هدایت که سالها پیش بر پایه ترجمه فرانسوی آندره برتون^۱ به ایتالیایی درآمد، دیگر کتابی در باب قصه فارسی به ایتالیایی به چاپ نرسیده، و نیز قصه «چرا دریا توفانی شد؟» صادق چوبک که به ترجمه هنرمندانه خانم «سیلیویا کورتسو» در مجموعه‌ای به چاپ رسیده از قصه‌های قصه‌نویسان جهان با تم «دریا». این کتاب

زیبا به استراف آقای «جان روبرتو اسکارچیا» استاد کرسی ادبیات فارسی دانشگاه ونیز چند سال پیش در ایتالیا به چاپ رسید و نشر یافت.

هر چند که در آن سالها و در این سالها تنور ادب فارسی دمبدم تافته بوده، اما از آن تنور، چیز دندان گیر و نان گرمی برای خواننده غربی پخته نشده، برای خواننده غربی عموماً و ایتالیائی خصوصاً.

برای یک ایتالیائی که تنها شناختش از ایران، ایران باستان است و داریوش و کوروش و این دو نام شهره‌ای که در ایتالیا سخت به گوش می‌خورد^۲ و پرسیا^۳ را در رؤیاهایش می‌بیند و تنها شناختش از ایران بر پایه سطور سیاه روزنامه‌ها و رنگهای امواج الوان تلویزیون شکل می‌گیرد، دست پخت «فیلیپو برتوتی» مغتم است.

کتاب او دریچه‌ای است رو به آفاقی نو و چشم‌اندازهایی تازه، پیام شرقی این کتاب برای یک خواننده ایتالیائی - شرقی‌ترین مردم غرب - این است که در شرق هم خبری هست و خیرهایی و اینکه «ما نیز مردمی هستیم» و ایران آواهایی بلند سر داده است و سر می‌دهد زیر این آسمان آبی و بر زیر این خاک پاک تاریخی. هر چند که این آواها به نجوایی می‌ماند در شب بلند و تاریک زمستانی.

وقتی که این کتاب را دیدم و صدای قصه فارسی را در غربت غرب شنیدم، برایم صدای «گلدسته‌ها و فلک»، مثل شنیدن صدای یک ارکستر بود، ارکستری که هم‌نویان و هم‌سرایان آن هم غم‌انگیز می‌نوازند و هم غم‌انگیز می‌سرایند. صداها کهنه بود و نو، از پیر و جوان، زن و مرد و اینان خوانندگان این غمنامه بودند: صادق هدایت، محمدعلی جمال‌زاده، بزرگ علوی، صادق چوبک، ابراهیم گلستان، جلال آل‌احمد، سیمین دانشور، جمال میرصادقی، غلامحسین ساعدی، فریدون تنکابنی، هوشنگ گلشیری، محمود دولت‌آبادی و حسن اصفری.

همه قصه‌ها پیش از انقلاب اسلامی ایران نوشته شده‌اند جز این آخری، از «حسن اصفری» و قصه «ستاره» اش که داستانش در سال ۱۳۶۷ در جنگی در ایران به چاپ رسیده است.

قصه‌ها در سرزمین ما نیز مشهورند و عنوانهای شان، گلدسته‌ها و فلک، روز اول قبر، ماشین مبارزه با بیسوادی، مرد، مردی با کراوات سرخ و غروب جلال و...

* * *

«گلدسته‌ها و فلک» همچون نواختن آهنگی است با پیانو. برای نواختن با پیانو باید

2. CIRO - DARIO
3. PERSIA

انگشتان بلند و کوچک همدیگر را یاری دهند تا بانگی گوش نواز به گوش رسد. و «برتوتی» چه خوب این انگشتان را به کار گرفته و این آهنگ را خوش نواخته. مثلی است ایتالیائی که:

LA MANO LANAAALTRO MANO

«دستی، دست دیگر را می‌شوید».

و او نه تنها دستهایش را به کار گرفته، هوش و چشم و چشم دلش را هم به میدان آورده چون باغبانی، دسته گلی از گل‌های رنگارنگ دماغ پرور فراهم آورده اما عطر این دسته گل و صدای این ارکستر رساتر می‌شد اگر که مترجم «فلک» را تنها معادل CIELLO «آسمان» نمی‌دانست، هر چند که برداشت زیبایی است اما منظور مراد ما جاودان‌یاد «جلال» از «فلک» همان «چوب و فلک» است که در مدارس مرسوم بود. و یا صدای «سیمین دانشور» بزرگ بانوی بزرگوار ادب ما در قصه‌ها و نوشته‌های دیگرش رساتر است، عطر قصه‌های کوتاه او در دو مجموعه «شهری چون بهشت» و «به کی سلام کنم؟» شمیم بهار نارنج کوچه‌باغهای شیراز را به یاد می‌آورد و نه «غروب جلال» که گزارشی است سفرگونه از مرگ جلال، هر چند زندگی و مرگ «جلال» آل قلم خود قصه‌ای زیبا بود اما «غروب جلال» ابرهای گرفته، بارانهای سرریز مه‌های کدر، فریاد موجهای «اسالم» را برایمان زنده می‌کند.

بگذریم، من در پی معرفی این کتاب بوده‌ام و سر آن ندارم که به نکته‌گیری و خرده‌گیری پردازم، «ان الجواد قدیکبو» ضرب‌المثلی عربی است که شاعر شهیر ما شادروان م. امید آن را چنین برگردانده «گاهی سکندری خورد اسب نجیب هم!»

۲۳۴

بر تمامی قصه‌ها، مترجم مقدمه‌ای آورده است شامل شرح حال و شرحی در شیوه و سبک قصه‌نویسان.

جز آن در اول کتاب مقدمه‌ی مسبوطی است از دیدگاهی سیاسی در ریشه‌یابی ادب مدرن ایران و چگونگی پیدایش آن.

نویسنده، نخستین داستان‌نویس مدرن ایران را «جمال‌زاده» می‌داند و نخستین کتاب قصه‌نو ایرانی را «بکی بود و یکی نبود» او می‌شمارد و به بررسی قصه «فارسی شکر است» می‌پردازد.

او علل پدید آمدن قصه‌ی مدرن فارسی را یافتن مخاطبینی تازه برای نویسندگان تازه می‌داند و اینکه ادب نو ایران از دربارها برید، به دریای پرخروش مردم پیوست و با نامردمی‌ها به پیکار برخاست، به پلیدی‌ها و پلشتی‌ها نه گفت و به پاکی‌ها و پاکیزگی‌ها آری.

ویژگی این ادبیات تازه‌پا را در ضدآستعماری بودن، ستم‌ستیزی و آزادی‌خواهی می‌داند. اثر قصه‌نویسان غرب را بر پیشگامان قصه‌ی ایرانی باز می‌نمایاند و به یاد می‌آورد که

ادبیات مدرن ایران با قصه کوتاه بیشتر خود را نمایانده، هر چند که از ولتر، ژول ورن، آلکساندر دوما و امیل زولا بهره‌ها برده و در آغاز چشم به آنها دوخته بوده اما درخت کهنسال ادب «ظریف و غنی» پارسی ریشه‌هایی گسترده در گذشته دارد، بر زمین و سرزمین خود پی گرفته، و بر این درخت ادب کهن ایران است که شاخه‌هایی نو روئیده، شاخه‌های قصه‌ها، رو به آینده گسترده و بر این شاخه‌ها میوه‌هایی رسیده با طعمها و رنگهای گوناگون.

عامل دیگر که به زعم او در پیدانی و پیشروی قصه‌نویسی فارسی مؤثر شده انتشار مجلات فارسی در خارج از ایران بوده، مجلاتی چون حبل‌المتین، چهره‌نما، کاوه و... که در استانبول و کلکته و قاهره و برلین منتشر می‌شدند. نشر این مجلات در دیگر کشورها از آن روی بود که به سبب استبداد سلاطین، حرفهای تازه و صریح در سرزمینهای دیگر زده می‌شد اما در داخل ایران اعمال عمده و اکره مستبدان موجب شد که نویسندگان قصه‌ها زبانی سمبولیک و پرایهام و ابهام به کار گیرند. مشخصه مهم قصه‌نویسی مدرن را بیان دردهای عمومی، به کارگیری زبان مردمی و نبرد با نامردمی می‌داند.

در مقدمه از رضاخان، نام می‌برد و نقشه‌های او برای غربی کردن جامعه ایران و بریدن از مذهب و سنت و نیز از کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در پی آن سانسور شدید، شکستن قلمها و به هم ریختن ارزشها و واکنش نویسندگان در آن روزهای سکون و سکوت و فریاد مرغ حق «جلال آل احمد» در «غرب زدگی».

می‌خواهم از این نویسنده غربی که با انصاف و اندیشه انسانی از سر همدردی در این مقدمه به ستم غرب بر ملت ستم‌دیده ما، ناخسته، سپاسگزار باشم. حرف حقی است که از زبان او شنیدن دارد. هر چند در مواردی که جای آن اینجا نیست، برخی از حرفهای او را نمی‌پذیرم و جای بحث و فحص بیشتر باقی است اما بی‌گمان اگر روزی ایتالیائیها بخواهند دریابند که بر ما و نسل ما و نسل پدران ما در آن سالها چه گذشته است، رساتر از استاد و آمار تاریخی، نیازمند این ودیعه‌اند، ودیعه‌ای که به دست زمانه سپرده شده و زمانه داور زبردستی است...

آنان در خواهند یافت که این نویسندگان با روشها و منشها و بینشهای گوناگون در یک چیز مشترک بوده‌اند و آن ثبت صدای مردم است در آن سطور سیاه و شهادتی است بر آن شبها و روزهای آن روزگاران هر چند که این ثبت گاه کمرنگ است و گاه پررنگ اما به هر حال بیانگر کوشش آنان است در گشودن فضای بسته، تلاشی است برای شکافی «در سیاهی و شب» و نقیبی به «نور و روز». صدای آنان «یادگاری است که در این گنبد دوار بماند» و ماند... و می‌ماند...

* * *

ادبیات ما دیگر آن کودک تازه‌پا نیست با همه آن لکنتها، با همه آن افتان و خیزانها،

با تمامی آن سر به سنگ و دیوارخوردنها شکل و شمایل یافته، راه افتاده، زبان باز کرده، زبان خودش را هم پیدا کرده، دست به زانو زده و بلند شده؛ حالا دیگر نوجوانی است بلندبالا، عشق در دل دارد و شور در سر، چشمانش هشیار و بیدار است، نه تنها دور و بر را می‌پاید، بلکه دوردستها را هم می‌بیند. اگر در کوهسار ادب قله‌ای باشد، نویسندگان ما با گامی استوار رو به سوی آن قله دارند، درست است که دراز است ره منزل و نویسندگان ما نوسفرند اما به هر حال در سفرند و در این سز و سفر برای ما و برای شما حرفهای تازه با زبانی تازه دارند...

آقای برتوتی شما را ندیده‌ام و نمی‌شناسم اما کتاب شما برای من همچون قالی ایران رنگارنگ است، پر از رنگها و نقشهای چشمگیر، این رنگها به آرامی در کنار هم جا گرفته و هماهنگی بدیمی پدید آورده. آن رنگها و نقشها با سکوتشان، «سرود» می‌خوانند.

آن قالی با انگشتانی بافته شده که گاه از آن خون می‌چکد، تار و پودش احساس است و اندیشه، نقاشان شما با قلم مویشان و قالیبافان و نویسندگان ما با انگشتانشان هنر می‌یافتند و هنر می‌سازند. این ضرب‌المثل ما را شنیده‌اید که می‌گوئیم از سر انگشتانش هزار هنر می‌بارد...

آری شما این قالی را برای مردمتان هدیه آورده‌اید، اما صدای دل و آواز بافندگان آن در قالی شما به گوش می‌رسد. راستی چقدر قصه و قالی به هم شبیهند.

آرزو می‌کنم که کتاب دیگرتان روایتی باشد از قصه‌های تازه، نقشهای تازه و کارهایی از نویسندگان تازه ما. و نیز امید دارم به زبان آهنگین پرنوای شما شعرهای «نیما»ی نام‌آور دیگر نام‌آوران و یا کم‌نامان و گمنامان شعر امروز ما درآید. دیده‌ام که برگردانهایی از شعر ساعصر ما در این مجله و در آن گاهنامه نشر یافته اما دریغ که هنوز مجموعه‌ای از شعر تازه ما به ایتالایائی در نیامده است.

و آنچه دیده‌اید و دیده‌ایم از نتایج سحر است و باش تا صبح دولتش بدمد...
می‌دانم که شما مرد این میدانید. از دور دستتان را به گرمی می‌فشارم و برای این کارتان و دیگر کارهایتان به شما می‌گویم دست مریزاد...

